

نظریه بازتوانی دینی ماکس وبر و تحلیل عملکرد علمای شیعه در دوران فترت افغانه و افشاری

نصرالله پورمحمدی املشی / دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی علیه السلام قزوین / poormohammadi@ikiu.ac.ir
شمس‌الله غلامی / دانشجوی دکتری رشته تاریخ دانشگاه آزاد تاستان / dr.mshahrami@gmail.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۰/۲۱ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۰۵/۰۲

چکیده

جامعه‌شناسی دین، یکی از شاخه‌های مهم بین‌رشته‌ای در حوزه مطالعات دینی است که از زوایای مختلف اجتماعی، به موضوع دین می‌نگرد. ماکس وبر از نظریه‌پردازان بزرگ جامعه‌شناسی دین و بازتوانی دینی یکی از نظریه‌های مهم وی است. این نظریه، به طور خلاصه به این موضوع اشاره دارد که گاهی به علل مختلف سیاسی، اجتماعی و حتی علل خارجی، یک دین یا فرقه مذهبی که در یک جامعه، دارای مقبولیت عام و قدرت بالایی بوده، ناچار می‌شود به علت دشمنی طبقه حاکم، از وضعیت مسلط خود دور شود و دچار آسیب‌های سختی گردد. اما با تدابیر خاصی که افراد مهم آن دین یا فرقه برمی‌گزینند، توان سیاسی و عملکردی آن فرقه یا دین، به شکلی دیگر یا در مکانی دیگر احیا می‌شود. در این مقاله با استناد به این نظریه، به بررسی عملکرد عالمان شیعی در دوران فترت پس از صفویان یعنی دوره افغانه و افشاریان در ایران پرداخته می‌شود. گفتنی است این مقاله، دنبال بیان علل کنش‌های افغانه و نادر در قبال شیعه نیست، بلکه در قبال کنش‌های خاص این دو حکومت، واکنش‌های بزرگان تشیع را برای برون‌رفت از آن کنش‌های مهلک، بررسی می‌کند. دستاورد مهم این مقاله این است که برخلاف نظر محققان که تشیع در این دوران کاملاً از رونق افتاد، در واقع، با طرح‌های حساب‌شده عالمان و متولیان برجسته شیعه، توانست از ضعف خارج شود و حتی قلمرو نفوذش به نقاطی دیگر از آسیا مانند هند و چین گسترش یابد.

کلیدواژه‌ها: شیعه، ماکس وبر، بازتوانی سیاسی، افغانه، افشاریان.

مقدمه

۱. بیان مسأله و ضرورت تحقیق

در تعدادی از کتب و مقالاتی که به بررسی اوضاع مذهبی در دوران بعد از صفویه و به ویژه افشاریان، پرداخته‌اند، نکاتی دربارهٔ اوضاع اجتماعی - سیاسی شیعیان و به خصوص دربارهٔ رفتار مذدب و نامناسب نادر با قوم شیعه و آزار و اذیت آنان، بیان شده است. می‌توان با قاطعیت گفت: در تمام آثار متقدم و متأخر که به این مسأله پرداخته‌اند، اهمّ دلایلی که باعث بی‌توجهی نادرشاه به شیعه بوده، روحیهٔ نظامی‌گری صرف نادر و به‌ویژه شیعه‌مذهب بودن پادشاهان صفوی و حمایت مردم شیعه از آنان، معرفی شده‌اند که البته درست هم است. اما در هیچ‌یک از این آثار، به نحوهٔ مقابلهٔ عالمان مشهور شیعه برای حفظ نسبی شأن و منزلتشان، و رویکرد خاصی که اتخاذ کرده‌اند، صحبتی نشده است. به عبارت دیگر، محققان مختلف، یک‌صدا به این موضوع اذعان کرده‌اند که جایگاه شیعه در دوران افغان‌ها و افشاریان و تا حدّی هم زندیان، جایگاهی کم‌رونق و نامساعد نسبت به دورهٔ صفویه، بوده است، حال آن‌که با اتکا به برخی منابع مهم دست‌اول مربوط به دوران نام‌برده و نظریهٔ ماکس وبر، می‌فهمیم متولیان اصلی تشیع در این دوره، با اتخاذ تدابیری، باعث شدند تشیع به نفوذ و رواج خود، به شکل‌های دیگری ادامه دهد.

از طرفی دیگر، نظریهٔ بازتوانی دینی^۱ از چهارچوبی دقیق و ساختاری علمی برخوردار است که پس از تطبیق موضوع با جزئیات این نظریه، به نظر می‌رسد می‌توان تحولات مربوط به تشیع را در دوران یاد شده، با کمک این نظریه، بهتر روشن کرد. در واقع هدف از کمک گرفتن از نظریه‌های نقد معاصر، منسجم‌تر کردن موضوعات علمی و عرضه آن‌ها در قالب یک چهارچوب دقیق‌تر و علمی‌تر است تا خواننده، به طور ملموس‌تری بتواند به ارتباط میان وقایع و علل موجود پی ببرد. به بیان ساده‌تر باید گفت: هدف اصلی از تحقیق حاضر، این است که بیان شود، برخلاف آنچه اکثریت محققان دربارهٔ اوضاع مذهب شیعه

1. Religion restoration.

در این دوره گفته‌اند و از اصطلاح «فترت» برای آن استفاده کرده‌اند، با رویکردی که عالمان برجسته شیعه در این دوران برای تداوم نفوذ و رواج شیعه به کار بردند، اتفاقاً این دوره تاریخی، باعث اقتدار بیش‌تر و رواج شیعه در خارج از قلمرو ایران و حتی داخل کشور شد. البته باید گفت: زمانی که از کاهش اقتدار و رونق تشیع در عصر افغانه و افشار صحبت می‌شود، بحث بیش‌تر بر سر تضعیف بافت سیاسی - اقتصادی تشیع است؛ زیرا گفتمان تشیع در طول حدود ۲۳۰ سال حکومت صفویه، توانسته بود بافت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی خاص و قدرتمندی در جامعه ایرانی ایجاد کند و بی‌شک این بافت، نمی‌تواند با تغییر گفتمان قدرت، به کل و در تمامی حوزه‌ها، تحت تاثیر و نابودی قرار گیرد. یکی از نواقص کار محققان پیشین، بی‌توجهی به آثار و منابع دست‌اول هندی و عثمانی به ویژه آثار موجود به شکل نسخ خطی بوده است. هم‌چنین در این مقاله برای اولین بار، به نظریه بازتوانی دینی اشاره می‌شود که می‌تواند راه را برای بررسی‌های دیگر در حوزه ادیان باز کند.

۲. پیشینه پژوهش

پیش از این گفته شد که آثار فراوانی اعم از کتاب، مقاله و پایان‌نامه، درباره اوضاع مذاهب مختلف در دوره پس از صفویه تا زنده‌ی، نوشته شده اما در تمام آن‌ها، شیعه، مذهبی مورد بی‌مهری تام افغانه و نادر معرفی گردیده و به اوضاع و احوال شیعه در داخل کشور و علل اصلی بی‌توجهی افغانه و نادر به شیعه، پرداخته شده و درباره خود شیعه و رویکردهای مختلف آن در مقابله با اوضاع موجود در دوره موردنظر، اثری موجود نیست. آثار ذیل درباره بررسی اوضاع تشیع در دوران فترت مورد نظر است:

مقاله «بررسی اوضاع تشیع در دوران افشاری» از سعید نظری و مهدی اصیل، به نحوه تفکر نادرشاه به مقوله دین به طور کل و نیز به شیعه به طور خاص، پرداخته است و نتیجه اصلی‌ای که گرفته، عدم تمایل نادر به مذهب تشیع است به علت روحیه نظامی‌گری وی و

نیز نفرت از صفویه که حامیان شیعه بودند. (نظری و اصیل، ۱۳۹۴، ص ۴۱-۵۸) هم‌چنین منوچهری و ناصری در مقاله «فرقه‌های مذهبی کوچک در دوران افشار و زند»، بیش‌تر به بیان از رونق افتادن شیعه و تبدیل شدن به فرقه‌های کوچک پرداخته‌اند. هرچند به برخی دیگر از اقلیت‌های موجود در دوران افشاری هم اشاره کرده‌اند. این مقاله نیز دلیل اصلی از رونق افتادن شیعه را رویکرد نظامی نادر و مخالفت او با افکار و نگرش‌های صفویه دانسته است. (منوچهری و ناصری، ۱۳۸۴، ص ۲۶-۳۹)

در این اثر، از تعدادی نسخ خطی نیز استفاده شده که مطالب آن‌ها تا کنون در جایی درج نشده است. یکی از مهم‌ترین منابع موجود برای مطالعه فرهنگ دینی در عصر افشار و زند، همین کتب و رسالات خطی هستند که هنوز تصحیح و چاپ نشده‌اند. برای نمونه، از کتاب *دَلُّ الْكَلَامِ مِنْ لِسَانِ الْعَالَمِ وَالْإِمَامِ* (۱۱۹۷ق) از میرجعفر کرمانی و یا کتاب *مَا وَقَعَ مِنَ الْأُمَمِ وَالْفِرْعَاقِ* (۱۲۳۶ق) از سید نعمت‌الله شوشتری استفاده شده است.

۳. نظریه بازتوانی دینی

ماکس وبر^۱ از جمله پرکارترین جامعه‌شناسان حوزه دین بود که تقریباً تمامی ادیان الهی و غیرالهی را مطالعه کرد. به اعتقاد او، هرگاه به یک مذهب یا فرقه دینی پرتطرف‌دار و رایج در جامعه‌ای، به خاطر طبقه حاکم جدید که مخالف آن مذهب هستند، بی‌مهری شود، سه حالت برای آن محتمل است:

در حالت اول، شاهد افول و کم‌رنگی آن مذهب یا فرقه دینی هستیم و این‌که «متولیان آن مذهب، خود و سرنوشت دینشان را به دست زمان و شرایط می‌سپارند یا با اتخاذ روش‌های نامناسب مانند رویارویی مستقیم در حالی که توانایی کافی را ندارند، عملاً عرصه را می‌بازند». (وبر، ۱۹۴۸، ص ۱۳۰) وبر این حالت را با اصطلاح «نقشه کورکورانه»^۲ یاد

1. Max weber.
2. Blindly plan.

می‌کند که در آن، «افراد با طرح‌های نامناسب و کورکورانه خود، به هر مستمسکی آویزان می‌شوند تا راه خلاصی بیابند. این طرح‌ها اغلب، عاجلانه و شتاب‌زده و فاقد پیش‌بینی‌های منطقی و سنجش شرایط هستند و طبعاً به جایی نمی‌رسند.» (همان)

حالت دوم که تسلیم محض^۱ است، از نظر وبر، نسبت به حالت اول، دست‌کم از جهت عدم اتلاف سرمایه انسانی و مالی به دست خود اعضای آن دین، مفیدتر است، هرچند باز به تضعیف یا نابودی آن مذهب از هر نظر می‌انجامد.

حالت سوم را که وبر از آن با اصطلاح «بازتوانی دینی» یاد می‌کند، «وضعیتی مفید و بسیار زیرکانه است که هدف غایی آن، کاملاً به نفع آن دین است؛ هرچند ظاهر امر برای بسیاری از انسان‌ها، چیز دیگر می‌نماید.» (همان، ص ۱۳۱)

وبر برای بازتوانی دینی، مصادیق و مؤلفه‌هایی قائل است که البته لزومی به رعایت تمامی آن‌ها برای رسیدن به مقصود نیست. در واقع، ممکن است افراد بر مبنای نیازهای خود از آن‌ها استفاده کنند. وبر در آراء خود، این نظریه را در تحلیل برخی رخدادهای مهم دینی به کار برده است. مثلاً در یکی از مقالات خود، درباره نحوه بازتوانی دینی فرقه دینی شمنیزم در غنا و قبیله آشانته که مهم‌ترین قبیله غنا بود، صحبت کرده است. غنا در سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۶ مستعمره بریتانیا شد. حاکمان بریتانیایی، با دین بومیان مشکل داشتند و درصدد جایگزینی مسیحیت بودند. اما متولیان اصلی فرقه مذهبی شمنیزم و قبیله آشانته در کشور غنا، با توسل به تمهیدات بازتوانی دینی، تا آن‌جا پیش رفتند که حتی باعث شهامت یافتن مردم و شورش‌های متعدد آن‌ها علیه استعمارگران و نهایتاً استقلال مجدد غنا شدند. (وبر، ۱۹۵۰، ص ۱۱۹-۱۳۳) از آن‌جا که مصادیق نظریه بازتوانی زیاد است و این مقاله، گنجایی همه این موارد را ندارد، در قسمت اصلی مقاله پیش رو، به مطرح کردن آن دسته از مؤلفه‌هایی خواهیم پرداخت که عالمان شیعه ایران در آن زمان از آن‌ها استفاده کردند.

1. Unconditional surrender.

تحلیل عملکرد متولیان شیعه در دوران فترت پس از صفویه بر مبنای نظریه

بازتوانی دینی

در دوران پس از صفویه، وضعیت شیعه، متفاوت با دوران صفویه است؛ به ویژه در دوره افغانه و افشاریان؛ اما در دوره زندیه، به سبب عدم‌درگیری و خصومت زندیان و به‌ویژه کریم‌خان با ادیان مختلف، آرامش نسبی به شیعیان بازمی‌گردد و شاهد طلوع مجدد فعالیت‌های شیعه در امور اجتماعی و حتی سیاسی می‌شویم. برای آشنایی بیشتر با اوضاع شیعه در این دو دوره، ابتدا به طور مختصر، از وضعیت شیعه در این برهه زمانی، صحبت می‌شود:

۱. وضعیت شیعه در دوره افغانه

یکی از بدترین دوران حیات شیعه در ایران، به دوران حکومت افغان‌ها بازمی‌گردد. هم محمود و هم اشرف‌افغان که سنی‌مذهب بودند و به دلیل دشمنی با صفویه و نزدیکی با عثمانی، از شیعه نفرت و هراس داشتند، به بدترین شکل ممکن با شیعیان ایران برخورد می‌کردند. «در سال ۱۱۳۱ قمری محمودافغان، پسر میر ویس به کرمان یورش برد و بسیاری از مردم کرمان را کشت و اموالشان را غصب کرد. وی دستور تغییر اجباری مذهب را صادر کرد و مسلمانان کرمان را وادار کرد به مذهب تسنن بگردند». (لکه‌هارت، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴) همین وضعیت را در سایر شهرهای مورد تصرف افغانه می‌بینیم؛ چنان‌که در ماه شعبان سال ۱۱۳۶ هجری، به قزوین حمله کردند و شیعیان فراوانی را کشتند و دستور به تغییر مذهب تشیع دادند (غفاری‌کاشانی، ۱۳۷۵، ص ۳۸۱) که البته مردم قزوین، در ادامه به خوبی مقابل آن‌ها ایستادند و افغان‌ها را از قزوین بیرون کردند.

اشرف‌افغان برخلاف محمود، در اوایل حکومتش، کمی با شیعه مهربان‌تر برخورد کرد اما آن هم دولت مستعجل بود. وی در چند سال نخست حکومتش، «برای نزدیک‌تر کردن مردم به خود، اقداماتی انجام داد؛ به عنوان نمونه، دستور داد بقایای جسد شاهان

صفوی با حضور مردم و در نهایت احترام به خاک سپرده شود و برای رحمت مردگان هم هزار تومان میان سادات و فقرا تقسیم کرد. اما به زودی نفرت واقعی خود را از ایرانیانی که غالباً شیعه بودند، آشکار کرد و به قلع و قمع شیعه پرداخت». (نوایی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴)

اشرف افغان هیچ‌گونه اعتمادی به شیعیان نداشت. وی در طبقه‌بندی مردم اصفهان، قزوین و گیلان، شیعیان را گروه آخر و زیردست همه بعد از غلزایی‌ها، ارمنی‌ها، سنی‌های درگزینی، هندی‌ها، زرتشتیان و یهودیان قرار داد. (لکههارت، ۱۳۸۰، ص ۲۱۴) علاوه بر این، در سال ۱۱۴۲ قمری، هنگامی که شکست خود را در برابر سپاه نادر و شاه‌تهماسب قطعی دید، به اصفهان آمد و ضمن تاراج اموال سلطنتی، نزدیک به سه هزار نفر از علما، معارف و رجال شیعه را قتل‌عام کرد. (همان، ص ۲۱۸) وی پیش از این نیز در سال ۱۱۴۱ در قزوین، یک مدرسه دینی شیعه و کتابخانه تشیع را آتش زده بود. (شوشتری، ۱۳۳۶ق، ب ۱۲) البته یکی از دلایل این شیعه‌ستیزی افغان‌ها به ویژه اشرف، نزدیک شدن به حکومت عثمانی بود که اتفاقاً برعکس آن، رخ داد. اشرف در روابط با عثمانیان سنی‌مذهب، سعی داشت مشروعیتی مذهبی برای خود فراهم ببیند. اما نه تنها یاغی و غاصب حکومت خوانده شد، بلکه عثمانی‌ها علیه او اعلام جنگ کردند. (صدوقی‌سها، ۱۳۵۹، ص ۱۱۸) میرمحمدحسین خاتون‌آبادی در کتاب خود مناقب الفضلاء از سرگذشت خود و سایر علما در اصفهان اطلاعاتی آورده است. به گفته وی: «فضلا، علما و صلحا از بین رفتند؛ کتب فقها و علما محو شد و آثار گران‌قدر آن‌ها؛ افسوس می‌خورم و به خدا پناه می‌برم از این مصیبت بلا که دامن‌گیر ما شده است!». (خاتون‌آبادی، ۱۳۷۸، ص ۲۲-۲۳)

۲. وضعیت شیعه در دوران نادر و افشاریان

پژوهش‌گران تاکنون نظریات مختلفی درباره مذهب نادرشاه ابراز داشته‌اند. عده‌ای او را شیعه‌مذهب و برآمده از جامعه شیعه می‌دانند (شعبانی، ۱۳۵۹، ص ۸۵) و عده‌ای او را پیرو اهل سنت. (هنوی، ۱۳۸۳، ص ۶۹) با این حال، رفتارهای متفاوت نادر قبل و بعد از سلطنت و

تا جایی که منابع آن را ذکر کرده‌اند، همگی نشان می‌دهد که وی اگرچه شیعه بود، اعتقادات عمیق مذهبی نداشت. به‌طور کلی نگاه نادر به مذهب و وضعیت مذهبی مردم، بنابر سیاستش بود. هنوی نیز در این باره می‌نویسد:

نادر دلاوری‌های حضرت علی را بی‌ارزش می‌دانست و از رفتار او انتقاد می‌کرد و می‌گفت: «علی سپاهیان خود را در بیابان‌ها به حرکت درمی‌آورد و عده زیادی از آن‌ها را به سبب تشنگی هلاک می‌کرد!» آن‌گاه از مردم می‌پرسید: «چرا به جای استمداد از علی، از خدا کمک نمی‌خواهید؟ (هنوی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۳)

در نامه‌های کشیشان ژزوئیت هم می‌خوانیم که:

روایت دیگری نیز از مبلغان مذهبی آمده است که به نظر نمی‌رسیده نادر هواخواه بزرگی برای اسلام باشد؛ اگرچه مانند بسیاری از ایرانیان، پیرو مذهب علی است. (کشیشان ژزوئیت، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸)

اما به هر حال اگر نادر شیعه عمیق هم نبوده باشد، دست‌کم هیچ‌یک از منابع مربوط به عصر نادرشاه و زندیه، هرگز او را سنی‌مذهب خطاب نکرده‌اند، بلکه ارادت او را به حضرت علی علیه السلام و امام رضا علیه السلام در زمان‌های مختلف گزارش داده‌اند؛ چنان‌که اگر نادرشاه پس از قدمت طولانی استقرار مذهب تشیع در ایران، سنی بود و علیه شیعیان اقدام می‌کرد، به‌طور حتم حداقل در یک منبع ذکر می‌شد. «به احتمال زیاد، عدم تعصب او نسبت به تشیع و تسامح مذهبی او با اهل سنت که براساس سیاست‌های وقت بود، باعث شده است عده‌ای از پژوهش‌گران او را سنی‌مذهب فرض کنند». (عقیلی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۹) این که نادر، چه مذهبی داشته و تا چه حد به شیعه ارادت یا از آن‌ها، نفرت داشته، موضوع مقاله حاضر نیست. در این قسمت، تنها خواستیم مختصری از اوضاع شیعه را در دوره افغان‌ها و نادر بیان کنیم. بحث ما بر چگونگی عملکرد عالمان برجسته و درباریان شیعه برای برون‌رفت تشیع از اوضاع نامناسب پیش رویشان در آن دو دوره است. مخلص کلام این که

در دوره نادر و جانشینان وی، افتراق جدی بین ساختار دینی و سیاسی اتفاق افتاد. رویکرد دینی نادرشاه، باعث شد تشیع در حد یک فرقه در کنار سایر فرق مذهبی تنزل کند؛ بنابراین، متولیان سلسله مراتب دینی نیز به همین سرنوشت دچار شدند.

در قسمت بعدی مقاله، کنش‌های افغانه و نادر در قبال شیعه و واکنش‌های بزرگان شیعه، بیش‌تر مطرح می‌گردد. برخی پژوهش‌گران نیز رفتار مذهبی نادر را به علت اندیشه وحدت میان ادیان دانسته‌اند؛ از جمله جوادی‌نیا و دیگران در مقاله «هم‌گرایی نادرشاه با اقلیت‌های مذهبی»، سعی کرده‌اند بنابر نظریه هژمونی آنتونی گرامشی، این رفتار نادر را تحلیل کنند و بگویند که نادر، یک آزاداندیش بزرگ بود و قصد داشت میان شیعه و سنی، الفت ایجاد کند. (جوادی‌نیا و دیگران، ۱۳۹۵) اما نویسندگان محترم، چندان متوجه مفهوم هژمونی نبوده‌اند. هژمونی به معنای «ائتلاف گروه‌های مختلف فکری و عقیدتی برای وفاداری و خدمت به طبقه حاکم و مسئولان کلان یک جامعه است». (اسکولز، ۲۰۰۶، ص ۱۳) به عبارت ساده‌تر، در هژمونی، باید گروه‌های مختلف جامعه، با قلب و خواست خود، به اطاعت حاکمان جامعه تن دهند و در جهت حمایت آنان تبلیغ کنند؛ نه این‌که با زور شمشیر و تهدید، طبقات مختلف جامعه را به خواست خود و به یک سلک درآورند.

۳. چگونگی عملکرد عالمان برجسته شیعه در حفظ و ترویج تشیع در دوران فترت
اگر بخواهیم بنابر نظریه بازتوانی دینی وبر، عملکرد عالمان بزرگ شیعه را برای مقابله با تدابیر افغان‌ها و نادر علیه شیعه بسنجیم، متوجه می‌شویم که عملکرد آنان تا چه حد، منطقی و زیرکانه بوده است. آنچه محققان درباره اوضاع نامساعد شیعه در دوران پس از صفویه تا زنده گفته‌اند، البته درست است، اما تنها ظاهر امر را دیده‌اند. علمای بزرگ و صاحب‌منصب شیعه، با ارائه یک رویکرد سیاسی - اجتماعی واحد و منطقی، توانستند در قبال از دست دادن قدرت سیاسی خود به سبب سیاست‌های خاص افغانه و افشاریان، دست‌کم بخشی از قدرت اجتماعی خود را که در دوران صفویه، کسب کرده بودند، مجدداً

به دست بیاورند. البته گفتمان فرهنگی تشیع در دوران طولانی حکومت صفوی، چنان قدرت و مقبولیت یافته بود که تغییر کامل آن، به هیچ شکل و به هیچ زور و زری میسر نبود. برای این که روش تحقیق ما منسجم و علمی باشد، در ادامه، ابتدا اهم کنش‌های افغانه و نادر در قبال شیعه مطرح می‌گردد و سپس واکنش‌های عالمان و متولیان برجسته شیعه و متابعاتشان، با کمک از نظریه وبر، تحلیل می‌شود. مهم‌ترین کنش‌های افغانه و نادر در قبال شیعیان عبارتند از:

الف. خلع شیعیان از مقام‌های حکومتی و درباری

از دوران صفویه، نقش عالمان شیعه در دربار و سیاست بسیار پررنگ شد و تشیع با سیاست، امتزاج کامل یافت و در گرفتن تصمیمات مهم سیاسی و کشوری، همواره نظر عالمان شیعه دربار مهم و معتبر بود. از جمله این مشاغل و مناصب می‌توان به «امامت جمعه، شیخ‌الاسلامی، قاضی‌القضاتی و مقام صدری اشاره کرد که در طول دوران صفویه، جایگاه بسیار بالایی در حکومت داشتند». (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۱۳۷) از میان سمت‌های فوق، در دوران افشاری، تنها «امامت جمعه» باقی ماند؛ آن هم بسیار متفاوت با دوران صفویه. در زمان صفویه، «امامان جمعه، هر زمان که اراده می‌کردند می‌توانستند به دربار محلی خود وارد شوند یا در صورت صلاحدید، می‌توانستند علیه شاه محلی خود به دربار مرکزی در پایتخت، شکواییه تنظیم کنند و باعث خلع یا توبیخ وی شوند. ضمناً سالانه بخشی از درآمد مالیات‌های آن شهر یا ناحیه، به آنان اختصاص می‌یافت». (نویسی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵) در دوران افغانه، این‌گونه مباحث پیش نیامد؛ زیرا در کل، آن‌ها فقط به نابودی شیعه در هر مقام و موقعیتی فکر می‌کردند. امامان جمعه در دوران نادر و افشاریان، بسیاری از امتیازات خود را از دست دادند و برخلاف دوره صفویه که «شورای فقها، به انتخاب یک شخص به عنوان امام جمعه دست می‌زد و حکومت نیز غالباً تأیید می‌کرد، این بار امامان جمعه، مستقیماً توسط دولت انتخاب یا عزل می‌شدند». (استرآبادی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۷)

اما به هر حال، مهم‌ترین منصب دینی از منظر ارتباط با مردم، همین امامان جمعه بودند. پس این‌که هنوز می‌توانستند به ایراد سخن برای مردم بپردازند و هنوز مردم، مشکلات شرعی و حتی شخصی خود را با آنان در میان می‌گذاشتند، برای شیعه، امتیاز خوبی بود. ماکس وبر در نظریه خود، جایگاه بالایی برای واعظان و سخنرانان دینی قائل است. به عقیده وی، نقش آنان در بازتوانی دینی یک دین رو به تضعیف بر اثر دشمنی حکومت، بسیار تعیین‌کننده است. (وبر، ۱۹۵۰، ص ۱۳۶) در میان ائمه جمعه، بزرگانمانند میرزا محمد تقی الماسی (م ۱۵۹ق)، امام جمعه اصفهان و شیراز و زین‌الدین خوانساری (م ۱۶۷ق)، امام جمعه مشهد و کرمان و میرسیداحمد میراولیا قزوینی (م ۱۶۲ق) امام جمعه قزوین بودند که شخص نادر آنان را انتخاب کرده بود و به وی نزدیک هم بودند؛ به طوری که میراحمد قزوینی از علمای دعوت‌شده نادر برای مراسم روز تاج‌گذاری وی در سال ۱۱۴۸ قمری بود. (افشاری، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۷۸۸) در کتابی از میرجعفر کرمانی (م ۱۲۱۶ق) به نام *دَلُّ الْكَلَامِ مِنْ لِسَانِ الْعَالِمِ وَالْإِمَامِ* که البته به صورت نسخه خطی در یک مجموعه همراه با نسخه خطی شش رساله دیگر از نویسندگان دیگر و در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی موجود است، برخی از نطق‌های این دو شخص، به زبان عربی وجود دارد که نشان‌دهنده تلاش برنامه‌ریزی شده آنان برای تقویت روحیه شیعیان شهرهای خود و جلب حمایت و کمک آنان به رونق مجدد تشیع است. کتاب یادشده، به شرح احوال و سخنرانی واعظان بزرگ و سحر کلام آنان، مختص است و برای شناخت نقش ائمه جمعه و واعظان شیعه در این دوره، کمک مناسبی به ما می‌کند. ائمه جمعه مذکور، اگرچه به دست نادر انتخاب شده و با وی نزدیک بودند، سیاستی دووجهه را در پیش گرفتند. «در حضور نادر، سعی می‌کردند با تعریف و تمجید از عالمان ممتاز شیعه، پای آنان را به مناصب مختلف دربار باز کنند» (نظری و اصیل، ۱۳۹۴، ص ۴۶) و در سخنرانی و وعظ برای مردم، آنان را به حمایت از شیعه دعوت می‌کردند. وبر بیان می‌کند:

در این مواقع، نقش واعظ از یک پنددهنده صرف خارج می‌شود. او به زندگی خصوصی مردم به ویژه افراد ریش‌سفید یا مقبول‌تر نفوذ می‌کند و با

حل مشکلاتشان، به آن‌ها می‌فهماند که حمایت و توجه وی از دین، چه

مزایایی برای او دارد». (وبر، ۱۹۵۰، ص ۱۶۸)

میرجعفر کرمانی دربارهٔ میرزا محمد تقی الماسی می‌نویسد:

او اقدام به افتتاح یک پایگاه امداد رسانی در اصفهان با نام «امداد الناس» کرد که اعضای آن را علمای شیعه تشکیل می‌دادند... وی با متابعتش به قصد حل کردن مشکلات مالی یا قضایی مردم، به خانه‌هایشان می‌رفت و ضمن رفع مشکلات، به تقویت جایگاه تشیع در قلب و ذهن مردم می‌پرداختند.

(۱۱۹۷ق، برگ ۴۶)

یا میرسید آصف قزوینی (م ۱۱۸۱ق) که در قزوین، ضمن ایراد سخنرانی‌های مؤثر در تأیید عظمت فرهنگ دینی تشیع، دستور به ساخت و احداث بنایی به نام «وقف الشیعه» داد که با اسم این نهاد، هم شیعه را حامی مردم در ایام سخت اقتصادی معرفی کند و هم در عمل، کمک‌های مالی و غیرنقدی خود و سایر علمای مذهبی و افراد متمول را برای حمایت از مردم بی‌چیز و مستمند در آن‌جا نگاه می‌داشت و بنابر ثبت اسامی مردم و نوع ضرورتشان به آن‌ها می‌بخشید و در عوض از خدمات مردم برای ساخت کلاس‌های درس کوچک برای آموزش اصول تشیع و کمک مردم برای برپایی مراسمات مذهبی مانند عاشورا بهره می‌برد. (قزوینی، ۱۱۶۲ق، ب ۲۲)

ب. قطع نذورات و اوقاف

بحث وقف و نذورات به خانقاه‌ها و مدارس دینی در ایران، از همان سده‌های نخستین ایران اسلامی، شکل گرفت اما قطعاً در دورهٔ صفوی، به اوج خود رسید. (عقیلی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۱) وقفیات در دوره صفویه، هم توسط پادشاهان صفوی و هم توسط توده مردم به شکوفایی و رونق رسید. این درآمدها می‌توانست در زندگی روزمره، تحصیل و تدریس علما مؤثر باشد. از درآمد همین موقوفات بود که موجب مدرسان، پیش‌نمازان، شهریه طلاب و هزینه‌های

نگهداری ساختمان پرداخت می‌شد. هم‌چنین با گسترش این موقوفات، در صورتی که اعضای ساختار دینی متولی آن می‌شدند، یک‌دهم آن را به عنوان تولیت دریافت می‌کردند. (شعبانی، ۱۳۵۹، ص ۱۶۵) پس از فتح اصفهان به دست محمودافغان، ساختار دینی هم‌چون ساختار سیاسی دچار تشویش شد و به تبع آن، ساختار دینی و مؤسسات وابسته به آن دچار مشکل گردید. بسیاری از اراضی موقوفه نیز به اراضی بایر تبدیل شد. نادر نیز ادامه کار افغان‌ها را گرفت و افشاریان، دکان‌ها و مستغلات و کاروان‌سراهای وقفی را خراب کردند و «رقبات دفتری صفویه را که تشخیص قراء را از دولتی و موقوفه و ملی به درستی ربط می‌داد و در چهل ستون ضبط بود، به زاینده‌رود افکندند». (لکه‌پارت، ۱۳۵۶، ص ۱۷۴)

ضبط اوقاف، یکی از کارهای مذهبی نادرشاه بود. محققان دلیل مهم این کار نادر را تمایل وی به محدود کردن توانایی مالی بخشی از اعضای نهاد دینی و علمایی دانسته‌اند که دل در گرو صفویان داشته‌اند و نیز این‌که کسب منابع درآمد اوقاف برای لشکرکشی‌های پرهزینه نادر، مفید بود. (شعبانی، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۱۶۵) به گفته ژان اوتر، درآمد‌های سالیانه اوقاف بیش از یک میلیون تومان بوده است؛ «از این‌رو نادر، دستور داد همه را به خزانه واگذارند و اگر مردم ملا و پیش‌نماز می‌خواهند، خرجش را خودشان بدهند و چون می‌خواست که این گروه بزرگ بی‌کار نمانند و وقت تلف‌کن نباشند، مختارشان کرد که اگر بخواهند، می‌توانند در ارتش خدمت کنند». (اوتر، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷)

جیمز فریزر هم در کتاب *تاریخ نادرشاه افشار*، به این دستور اشاره کرده است:

... میل ملوکانه بر این است تمام املاک موقوفه و منافع آن‌ها ضبط شود و به

مصارف قشون برسد. (فریزر، ۱۳۶۴، ص ۸۲-۸۳)

نتیجه دیگر ضبط اوقاف، حذف شدن و یا کم‌رنگ شدن عضو مهم دیوانی دینی صفویه یعنی صدر بود؛ زیرا در دوره صفویه، «صدر مسئول اوقاف و اداره آن‌ها بود و همه موقوفات، گاه زیر نظر یک صدر و گاه زیر نظر دو صدر اداره می‌شد». (شعبانی، ۱۳۵۹،

ج ۱، ص ۱۹۲)

اما ببینیم که واکنش علمای بزرگ شیعه در قبال این کنش افغانه و افشاریان چه بود. ماکس وبر، یکی دیگر از مصادیق مهم بازتوانی دینی یک فرقه یا مذهب را در زنده نگه داشتن منابع مالی آن می‌داند. به گفته وبر: «برای تضعیف یا نابود کردن یک دین یا فرقه مذهبی، مهم‌ترین راه، حمله به منابع درآمد آنان است ... اما می‌توان با توسل به عکس‌العمل‌های حساب‌شده‌ای، آن منابع را همچنان زنده نگاه داشت. (وبر، ۱۹۵۰، ص ۱۷۷) وبر توضیح می‌دهد در این حالت، اکنون که نمی‌توان چشم به کمک حاکمان وقت داشت و حتی باید منابع درآمدی خود را از آنان مخفی نگاه داشت، به هر طریق دیگر، باید فرهنگ کمک‌های مردمی را زنده نگه داشت. (وبر، ۱۹۴۸، ص ۱۳۰) وبر به مواردی اشاره می‌کند و نمونه‌ای را می‌آورد که به کمک‌های مردمی به کلیسای مرکزی کاتولیک در رم، در جریان اعتراضات مارتین لوتر و بدینی مردم به کلیساهای کاتولیک، مربوط است. از آن‌جا که به واسطه سخنان لوتر و ظلم کلیساهای در حق مردم، بیشتر مردم کمک‌های خود را از کلیساهای رم دریغ می‌کردند، کشیشی به نام مارچیا آماندئو، از کشیشان متمول خواست تا دارایی خود را به کلیسا بیاورند و با اعلام اوضاع نامساعد سیاسی - اجتماعی، این بار، کلیسا به مردم، وقف و نذورات می‌داد و چیزی از آنان نمی‌گرفت. آماندئو با سخنرانی‌های آتشین خود، به مردم می‌گفت که در هر حالی، نباید فرهنگ نذورات و وقف از میان برود. مهم نیست مردم به کلیسا و یا برعکس، کمک کنند. مهم نفس وقف است. همین اعمال باعث شد که اگرچه برای چند سالی، کلیسا درآمدهای مردمی خود را از دست داد، دوباره و با گذشت زمان و بهبود اوضاع، مردم به عادت دیرین خود ادامه دادند. (وبر، ۱۹۴۸، ص ۱۳۲)

دقیقاً آن‌چه در کلیسای رم توسط آماندئوی کشیش رخ داد، در ایران دوران افشاری نیز توسط عالمان بزرگ شیعه، مانند شیخ‌حزین لاهیجی (م ۱۸۲۲ق) و سیدمحمد سادات قزوینی (م ۱۷۹۹ق) صورت گرفت. بر پایه گزارش‌ها، بعضی از علمای شیعه از جمله این دو تن، بدون نیاز به مواجب دیوانی، از دارایی شخصی خود روزگار می‌گذراندند و اموال خود را

وقف مدارس دینی شیعه کرده بودند و در آن مدارس و مکان‌هایی به نام «امدادالناس» که ذکر آن گذشت، به مردم نیازمند نیز وقف و نذورات می‌دادند. حزین لاهیجی در کتاب خود، تاریخ حزین، می‌گوید:

پس از قطع اوقاف و نذورات مدارس، و حتی ادرار ماهانه، لاجرم برای منقود کردن اراضی و املاک موروثی به گیلان رفتیم... وجوه نقد را مصروف مدارس شیعه و امدادالناس کردم... (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۸)

لاهیجی در جایی دیگر از کتابش، به مجالس وعظ خود اشاره دارد که در آنها، خطاب به مردم چنین می‌گفته:

خوی وقف و سیرت وقف و عادت وقف، نیکوست و باید به جای خویش بماند. کنون که کوبهٔ همایونی، بنابر قطع روزی عالمان و طالبان راه حقیق و طریقت نهاده، بر ماست که تداوم این سیرت پسندیده را به هر طریق ولو به صورت مقلوب، نصب‌العین خود کنیم... (همان، ص ۱۹۲)

جالب است که این رفتار و روش، در اغلب شهرهای ایران مرسوم شد و به قول دکتر زرین‌کوب، «در دورهٔ افشاریان، در فرهنگ اوقاف و نذورات خانقاهی، نوعی تحول بی‌سابقه پدید آمد که در آن، علما و عرفا هم‌گام با مردم عوام، از نذورات و اوقاف هم‌دیگر استفاده می‌کردند؛ یعنی خود علمای دینی هم به مدارس مذهبی کمک می‌کردند تا از طریق اماکن خاص در آن مدارس، به مردم عادی کمک‌های مالی شود. البته این رسم در دوره‌های بعدی، مشهود نیست». (زرین‌کوب، ۱۳۷۱، ص ۱۶۵) سلیم قزوینی در مآثر الآثار، دربارهٔ سیدمحمد سادات قزوینی می‌نویسد که وی به مدت دو سال، اموالی را که طی سالیان اندوخته بود و نیز پولی که از نسخه‌برداری کتاب‌های دیگران به دست می‌آورد، به مکان وقف‌الشیعه می‌بخشید. (قزوینی، ۱۱۶۲ق، ب ۲۴)

ج. مهاجرت

وبر معتقد است: «زمانی که دولت وقت، عرصه را بیش از حد ممکن بر مذهب مورد عداوتش تنگ کند، خواه ناخواه مهاجرت و کوچ به سرزمین‌های دیگر مطرح می‌شود. اما این مهاجرت دو حالت دارد: گاهی دین‌داران مورد خصومت، تنها مهاجرت می‌کنند بدون این‌که قصد بازگشت به دوران قبل خود را در سر پیروانند و در حالت دوم، مهاجرت پلی برای تقویت و پیشرفت آن مذهب می‌شود» (وبر، ۱۹۴۸، ص ۱۳۵) به زعم وبر، این تقویت و پیشرفت به سبب وجود دو عامل است: نخست این‌که در حالت استیلای آن مذهب و وضعیت مطلوبش، تمامی علمای ممتاز و دین‌دارانی که مناصب مختلف دولتی دارند، در پایتخت یا نزدیک به آن و یا در شهرهای بزرگ ساکن می‌شوند؛ اما در مهاجرت اجباری، غالباً مقصدشان، شهرها و روستاهای کوچک‌تر است و بدین وسیله، در آن اماکن هم دین مزبور، شناخته‌شده‌تر و رایج‌تر می‌شود و شاید طرف‌داران بیش‌تری بیابد. وبر افراد دارای کاریزما را برای این کار مناسب‌تر می‌داند. (مک کولاخ، ۲۰۱۴، ص ۳۵)

برای برخی عالمان و متولیان شیعه، در دوران افغانه و نادر، وضعیت چنان تحمل‌ناپذیر شده بود که تصمیم بر مهاجرت گرفتند. آشوب و ناامنی اجتماعی ناشی از تحولات سیاسی، باعث مهاجرت عده زیادی از مردم از جمله علما شد. از جمله مهم‌ترین مهاجرت‌های داخلی علمای شیعه، مهاجرت خاندان مشهور و مقبول خاتون‌آبادی بود که مقیم اصفهان بودند و امامت جمعه اصفهان را برعهده داشتند. با حمله محمودافغان به اصفهان، میرمحمدحسین خاتون‌آبادی (م ۱۱۵۱ق) که پایگاه مهمی در اصفهان میان مردم آن دیار داشت، ابتدا به شهر توس در خراسان رفت و سپس در زنجان سکنی گزید. حزین لاهیجی، از کثرت مستمعان مواعظ او می‌گوید و این‌که وی در زنجان، چنان مقبولیتی یافته بود که حتی برخی زرتشتیان زنجان را نیز به شیعه متمایل کرده بود. (لاهیجی، ۱۳۷۵،

علمای خوانساری نیز جزء مهم‌ترین عالمان شیعه اصفهان و شیراز بودند. زین‌الدین خوانساری که امام جمعه شیراز و اصفهان هم بود، به روستای خود در خوانسار و سپس مدتی هم به قزوین مهاجرت کردند. سیدابوالقاسم جعفر بن حسین خوانساری (م ۱۱۵۸ ق)، دانشمند بزرگ شیعه، هم‌زمان با حمله افغان‌ها، به خوانسار مهاجرت کرد و امامت جمعه و جماعت آن روستا را برعهده گرفت و به علت مقام دینی و علمی او، این روستا به شهرت رسید. (قزوینی، ۱۱۶۲ ق، ب ۱۹) چنان‌که می‌بینیم، سخن وبر درباره مهاجرت و نقش گسترده کردن دین، در مواردی که بیان کردیم، صادق است.

عالمانی که به نجف و کربلا مهاجرت کردند، به منزلت والایی میان مردم و زوار دست یافتند؛ زیرا زائران شیعه همیشه در اماکن متبرکه آن‌جا حضور داشتند؛ به علاوه این‌که آن‌جا یک مسیر بازرگانی و تجاری هم بود. به گفته ادوارد براون، سکونت علما در جوار مرقدهای مقدس، به آن‌ها مصونیت می‌داد و مقامشان را بالا می‌برد، در حالی که در ایران به آنان بی‌احترامی می‌شد و دستگاه سیاست، برای سلسله‌مراتب علما اهمیتی قائل نبود. (براون، ۱۳۶۹، ص ۳۲۳)

از مهم‌ترین عالمان شیعه مهاجر به نجف و کربلا می‌توان از شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ق)، سیدصدرالدین قمی همدانی (م ۱۱۶۰ ق)، ملا محمدباقر بهبهانی مشهور به وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق)، سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق)، محمد مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ ق)، و شیخ واعظ نصیرالدین قزوینی (م ۱۱۵۶ ق) نام برد.

اما مهاجرت به هند و چین، بر مبنای تجارت و موفقیت در تجارت پایه‌گذاری شده بود. وبر در این مورد در نظریه‌اش، سخن جالبی دارد:

برای جذب افراد بیگانه به دین مورد نظر مهاجران، هیچ چیز بهتر از ورود از در تجارت و دادوستد نیست، به ویژه زمانی که تاجران، در بازار به مقبولیت و احترام بالایی دست پیدا کرده باشند. (وبر، ۱۹۴۸، ص ۱۳۹)

پس از سقوط صفویان در سال ۱۱۴۵ قمری، تعدادی از شیعیان و بازرگانان شیعی ایران، کشور را به مقصد ملتان در پنجاب ترک کردند و در شهرهای دهلی، گجرات و بنگال پراکنده شدند. پس از تأسیس حکومتی شیعه و ایرانی در ایالات اوده در شمال هند، شماری از آنان به فیض‌آباد مهاجرت کردند و حاکمان شیعه ایرانی تبار، به این ایرانیان مهاجر، منصب‌های مهم درباری و دولتی اعطا کردند. این امر باعث شد که ایرانیان مهاجر هم در اوده، نقش بسزایی در ترویج تشیع در شمال هند، دهلی، گجرات و بنگال داشته باشند. شیخ‌غلامحسین طباطبایی (م ۱۱۶۵ق) یکی از این افراد بود. وی کتابی با عنوان *سیرت‌المتأخرین* در سال ۱۱۵۱ قمری به زبان فارسی در تاریخ پادشاهی هند نوشت. دیگری سید نعمت‌الله شوشتری، از علمای برجسته بود که در دربار محمدشاه عزت یافت. طباطبایی و شوشتری، در تجارت و در بازار اصلی دهلی و بنگال، به موفقیت بالایی رسیدند و تا جایی میان مردم و بازاریان محبوبیت و مقبولیت یافتند که خود هندوان به روش معامله آنان، دادوستد شیعی می‌گفتند. (لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۳۶۲) در شهر اووایی چین نیز تجارت عالمان برجسته شیعه مانند سید محمد قطب حکیم (م ۱۱۷۹ق) و میررضا حسینی قزوینی (م ۱۱۴۷ق)، به شهرت رسید. این مهاجران با روش تجارت خود و معرفی اجناس خاص و زیبای ایرانی به بنگال و چین، رواج شیعه را در آن مناطق که نامی از شیعه وجود نداشت، باعث گردیدند؛ ضمن اینکه برخی از آنان، موفق شدند تعدادی از بومیان را شیعه کنند و حتی با برخی زنان تازه‌مسلمان، ازدواج نمایند. یکی از اهداف اصلی این تاجران شیعه، تبلیغ و ترویج شیعه در سرزمین‌های دیگر بوده است و برای این کار، به روش تازه‌ای از دادوستد نیز دست زدند. عباس شوری به نقل از منابع معتبر چینی که به بیان روابط تجاری ایران و چین از صفویه تا قاجار پرداخته‌اند، نقل می‌کند: این عالمان شیعه که در شهرهای چین تجارت می‌کردند، برای ترویج فرهنگ مذهبی شیعه نیز خط‌مشی واحدی را در پیش می‌گرفتند؛ از جمله این‌که به افرادی که با آنان معامله می‌کردند، تابلوهای کوچک خطاطی شده با آیات قرآن و ترجمه آنان به چینی به رسم یادبود می‌دادند و در این میان،

عالمان شیعه قزوینی به سبب خوش‌نویسی، کمک شایانی بودند و یا در تجارت خود، به هیچ وجه دروغ نمی‌گفتند و قیمت اجناس را به هر بهانه‌ای برعکس چینیان، بالا نمی‌بردند که مجموع این مزایا، باعث جلب رضایت و عنایت مردم چین به آنان می‌شد که البته در دسرهایی هم از سمت تاجران چینی و مغول، عایدشان می‌کرد. (شوری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳)

د. افراد نقاب‌دار

عنوان «افراد نقاب‌دار»^۱ را از نظریه وبر گرفتیم. وبر می‌گوید:

در میان عالمان دینی‌ای که سرسپرده و مطیع حاکم وقت شده‌اند، یک بخش، مطیع صرف و دنبال مقام و منصب هستند و به خواست حاکم رفتار می‌کنند اما دسته دیگری هم هستند که گرچه به طبقه حاکم و شخص وی نزدیک هستند، در باطن، برای تقویت مذهب خود نیز تلاش می‌کنند. (وبر، ۱۹۵۰، ص ۲۱۴)

پیش از این گفتیم، افغانه کلاً به تمام طبقات شیعه ستم می‌کردند و آن‌ها را به دربار خود راه نمی‌دادند. نادر و جانشینان وی، آن دسته از علمای شیعه را که به میل آن‌ها رفتار می‌کردند، به دربار راه می‌دادند اما به آن‌ها مقام سیاسی نمی‌دادند، بلکه به عنوان کتاب‌دار یا کاتب و نهایتاً سفیر و پیک از آنان استفاده می‌شد. اما گاه برخی از آنان، به پیشرفت چشم‌گیری می‌رسیدند و دست به اقدامات مهمی برای بهبود اوضاع تشیع می‌زدند. علی‌اکبر ملاباشی یکی از این علمای مهم بود. مقام ملاباشی در دوره صفویه، در رأس ساختار سلسله‌مراتب دینی قرار داشته است. چون ملاباشی معلم و مشاور اول شاه اسماعیل سوم و شاه‌سلطان حسین بوده، «تحقیق مسائل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور مشروعه» را برعهده داشت؛ چنان‌که شاه «همه کارهای خود را موافق شرع شریف می‌کند» و «مسائل را جمیعاً از حضرت استادی علامه‌العلمایی امیرمحمدباقر - ادام الله ظلّه السامی - اخذ می‌کند و اعتقاد کامل به حضرت استادی دارد». (خاتون‌آبادی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۶)

1. Masked persons.

اما ملاباشی دربار نادرشاه، ملاعلی‌اکبر ملاباشی (م. ۱۱۶۰ق) تا پایان زندگی نادر در خدمت او بود و صرفاً یکی از ندیمان شاه محسوب می‌شد. هرچند وی تأثیری در تربیت دینی و شرعی نادر نداشت، از سوی نادرشاه به سفارت‌های متعددی به خاک عثمانی رفت. مثلاً در سال ۱۱۴۸ قمری همراه حسن‌بیگ معیرالممالک، میرزا کافی خلفا و میرزا ابوالقاسم کاشانی، به دربار اصفهان رفت و نامه نادر را به شاه‌تهماسپ رسانید. نادر که در آن دوران سپهسالار شاه محسوب می‌شد، از شکست شاه از سپاه عثمانی باخبر گردید و به قرارداد صلح اعتراض داشت. (استرآبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۸) هم‌چنین در سال ۱۱۴۸ قمری پس از تاج‌گذاری نادر در دشت مغان، ملاعلی‌اکبر به همراه میرزا ابوالقاسم صدرالممالک و عبدالباقی خان زنگنه، مأموریت یافتند به عثمانی بروند و ضمن بحث درباره شرایط مذهبی نادر، قرارداد صلح بنویسند. (همان، ص ۳۵۵)

بر خلاف دوره صفویه، ملاباشی دوره افشاریه معلم شاه نبود، بلکه وی مطیع محض شاه به شمار می‌رفت و حتی به‌عنوان یکی از نزدیکان نادر در سال ۱۱۶۰ قمری به قتل رسید. از این رو ملاباشی دوره افشاریه، هیچ‌گونه دخالتی در امور سیاسی نداشت، اما به لحاظ اعتبار دینی، عهده‌دار سفارت در دربارهایی مثل عثمانی می‌شد. با این همه، «ملاعلی‌اکبر و دو دستیار شفیقش، عبدالباقی زنگنه و صدرالممالک که نزد نادر، ارج و قربی داشتند، هرگاه فرصت را مناسب می‌یافتند، به نفع تشیع قدم برمی‌داشتند، بدون آن‌که نادر جبهه بگیرد». (نظری و اصیل، ۱۳۹۴، ص ۴۹) برای مثال، یکی از مهم‌ترین اقدامات ملاباشی، جلب موافقت نادر، برای برقراری مجدد نذورات و مقرری برای مدرسه دینی شیعیان اصفهان بود. طی آن، به دستور ملاباشی، چندین تن از طالبان مدرسه شیعیان مشهد به سپاه نادر وارد شدند و رشادت‌های فراوانی در جنگ‌های متعدد نادر علیه شورشیان داخلی از خود نشان دادند. در این حین، ملاعلی‌اکبر اوضاع را مساعد دید و از نادر خواست تا مخارج آن سپاهیان را با بخشی از مواجب خود ملاعلی همراه کند و به صورت ثابت و ماهانه به عنوان نذورات و مقرری به مدرسه دینی شیعه در مشهد و اصفهان بدهد. نادر نیز پذیرفت و مجدداً اوقاف و نذورات این دو مدرسه را برقرار کرد. (شوشتری، ۱۳۳۶ق، گ ۱۹)

یکی دیگر از مقامات مذهبی که در دربار افشاریان، از زمان خود نادر تا پایان حکومت افشاریان ورود یافت، مقام «عالم خاص» بود. پیشینه این مقام را باید در دربار عثمانی جست‌وجو کرد و از عصر صفوی، وارد دربار ایران شد. (شعبانی، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۲۳۴) عالم خاص، به کسی گفته می‌شد که از طرف حکومت مرکزی، به کار تمام استادان و مدرسان در مدارس دینی و غیردینی در نقاط مختلف کشور نظارت می‌کرد. در ظاهر این کار به منظور پیشبرد امور علمی و دینی بود اما در باطن، هدف آگاهی از هر نوع محافل و مجالس علیه حکومت مرکزی بود. میرزا حسین فراهانی در سفرنامه خود، درباره نقش مهم این مقام دینی - درباری صحبت کرده و آن را علاوه بر نظارت بر کار مدارس علمی، نوعی «اطلاع یافتن از ترویج هرگونه اندیشه فاسد در حق دربار به دست ارباب فکر و قلم و اقدام به هنگام برای رفع آن توصیف کرده است». (فراهانی، ۱۳۴۲، ص ۱۸۲) ذکر این نکته لازم است که تعداد این عالم خاص‌ها، حداقل چهار نفر بود که هر یک بر یک ناحیه جغرافیایی ایران نظارت داشت. (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۲۱۳) سیدحسن امین در کتاب مستدرک اعیان‌الشیعه و در جلد سوم این اثر، از چند تن از صدراالصدوران عصر افشار و زند نام می‌برد که در میان آنان، میرجعفر عاملی قزوینی است که از مقربان دستگاه نادرشاه و حاضر در روز تاج‌گذاری وی در سال ۱۱۴۸ قمری بود. امین ذکر می‌کند که «شیخ عاملی - رضی الله عنه - به سبب قربی که به نادرشاه داشت، از وی درخواست تعیین مقرری ولو اندک برای طلاب شیعه نمود و نادر نیز بالفور اجابت کرد». (امین، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۶۶)

نتیجه

در این مقاله، با توجه به نظریه بازتوانی دینی ماکس وبر، به بررسی رویکرد عالمان برجسته شیعه در دوران افغانه و افشاریان برای بهبود وضعیت تشیع، پرداخته شد. مبحث اصلی بر مبنای چهار مؤلفه مهم از نظریه وبر یعنی خلع افراد درباری یک مذهب از مقام‌های حکومتی، مهاجرت، افراد نقاب‌دار و قطع نذورات و اوقاف، تنظیم شد و متناسب هریک، نحوه عملکرد عالمان برجسته شیعه، مطرح گردید. هدف اصلی مقاله این است که بگوییم اگرچه در دوره مورد نظر نسبت به دوره صفویه، گفتمان سیاسی - اقتصادی تشیع به دلایل مذکور، کم‌رنگ شد، با تلاش برنامه‌ریزی شده و منطقی عالمان بزرگ شیعه، تا حدی گفتمان شیعه از اوضاع نامساعد خود خارج گردید؛ ضمن این‌که اتخاذ این رویکردها، باعث رواج شیعه در مناطقی مانند منطقه جغرافیایی بنگال هند و شهر تجاری اووایای^۱ چین شد که پیش از این، رنگی از شیعه در آن مناطق نبود.

1. UWAYYA.

فهرست منابع

۱. استرآبادی، میرزا مهدی خان، دره نادره و جهانگشای نادری، تصحیح محمد قزوینی، چاپ سوم، تهران: زوار، ۱۳۸۵.
۲. اسکولز، رابرت، درآمدی بر هژمونی، ترجمه فرزانه علوی، تهران: مرکز، ۲۰۰۶.
۳. افشاری، محمدتقی، فرهنگ نام‌آوران قزوین، دو جلدی، قزوین: حدیث امروز، ۱۳۹۲.
۴. امین، سیدحسن، مستدرک اعیان الشیعه، دوره ۸ جلدی، بیروت: دارالتعارف للطباعة، ۱۴۰۷ق.
۵. اوتر، ژان، سفرنامه، ترجمه علی اقبالی، تهران: جاویدان، ۱۳۶۳.
۶. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، چاپ دوم، تهران: مروارید، ۱۳۶۹.
۷. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در قزوین از آغاز تا عصر صفوی و افشاریه، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۸. جوادی‌نیا، حسن، امیر شیخ نوری و ابوالفضل رضوی، «هم‌گرایی نادرشاه افشار با اقلیت‌های مذهبی»، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، سال ششم، شماره ۲۴، ص ۱۲۳-۱۴۴، ۱۳۹۵.
۹. خاتون‌آبادی، میرمحمدحسین، مناقب الفضلا، تصحیح احمدعلی رجایی، تهران: علمی، ۱۳۷۸.
۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین، دنباله‌تصوف در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۱. شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱، تهران: دانشگاه ملی، ۱۳۵۹.
۱۲. شوری، عباس، روابط اجتماعی - اقتصادی ایران و چین از دوران صفویه تا قاجار، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه آزاد جیرفت کرمان، ۱۳۸۱.
۱۳. شوشتری، سیدنعمت‌الله، ما وَقَع مِنَ الْأَلَمِ وَالْفَزَعِ، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۶۶، ۱۳۳۶ق.
۱۴. صدوقی سها، منوچهر، تاریخ حکما و عرفای متأخرین صدرالمتألهین، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹.
۱۵. عقیلی، سیداحمد، «تحولات سیاسی و علمی تصوف از سقوط صفویه تا برآمدن زندیه»، فصلنامه تاریخ ایران، شماره ۶۶، ص ۱۱۷-۱۳۳، ۱۳۸۹.
۱۶. غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد (تاریخ زندیه)، چاپ دوم، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین، ۱۳۷۵.

۱۷. فراهانی، میرزا حسین، سفرنامه میرزا حسین فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: سنایی، ۱۳۴۲.
۱۸. فریزر، جیمز، تاریخ نادرشاه افشار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۹. قزوینی، سلیم، مآثر الآثار، نسخه خطی، شماره ۱۰۲۳، ۵۳ برگ، تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۱۶۲ق.
۲۰. کرمانی، میرجعفر، دَلُّ الْكَلَامِ مِنْ لِسَانِ الْعَالَمِ وَ الْاِمَامِ، نسخه خطی همراه با ۶ رساله دیگر از نویسندگان دیگر، شماره ۱۳۱۲۰، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۱۹۷ق.
۲۱. کشیشان ژزوئیت، نامه‌های شگفت‌انگیز از دوران صفویه و افشاریه، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: مؤسسه جوان، ۱۳۷۰.
۲۲. کرمانشاهی، محمدعلی، مقام الفضل، قم: مؤسسه علامه المجدد الوحيد البهبهانی، ۱۳۶۵ق.
۲۳. لاهیجی، حزین، تاریخ حزین، شامل اواخر صفویه، فتنه افغان و سلطنت نادرشاه، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲۴. لکه‌هارت، لاورنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲۵. لکه‌هارت، لاورنس، نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۲۶. منوچهری، سعید و رقیه ناصری، «فرقه‌های مذهبی کوچک در دوران افشار و زند»، فصلنامه عرفان و مطالعات مذهبی، سال اول، شماره ۳، ص ۲۶-۳۹، ۱۳۸۴.
۲۷. نظری، سعید و مهدی اصیل، «بررسی اوضاع تشیع در دوران افشاری»، فصلنامه عرفان و مطالعات مذهبی، شماره ۱۳، ص ۴۱-۵۸، ۱۳۹۴.
۲۸. نوایی، عبدالحسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۲۹. هنوی، جونز، زندگی نادرشاه، چاپ ۴، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
30. Weber, max, **Religion restoration**, an approach on religious institutions dominating again, journal of sociology of religions, number 14: 128-142, 1948.
31. Weber, max, from max weber, **essays in religion and sociology**, translated into English by Girth mills, oxford university press, 1950.
32. Mc culloch, Andrew, **Charisma and patronage**, reasoning with max weber, USA: Ash gate publisher, 2014.